



بحران ثروت و قدرت : معمای رقابت ناسالم

دکتر غلامحسن عبیری

مقدمه

قدرت سیاسی، قدرتی اجتماعی است که محور آن دولت است و چگونگی شکل‌گیری دولت، رابطه قدرت و سلطه جویی بر دیگران در چارچوب قوانین قابل تعریف است.^(۱)

ثروت، محصول توزیع نابرابر منابع اقتصادی است. عدم کارایی سیاست‌های مالی و پولی در ساختار دولت، زمینه نامناسب انباشت ثروت را برای یک گروه حداقل فراهم می‌کند. ضریب Gini توزیع نامناسب درآمد و جمعیت را در سطح کلان اقتصادی منعکس می‌سازد. در بیشتر کشورهای در حال توسعه، نود درصد ثروت، متعلق به فقط پنج درصد جامعه است. همین موضوع در دراز مدت بحران مشروعیت را مطرح می‌کند.

بحران ثروت و قدرت، از جمله مباحث اجتماعی است که دامنگیر کشورهای زیادی شده و سرمایه‌داری دولتی هنوز نتوانسته است بر این مشکل فایق آید و این بحران می‌رود تا پایه‌های حکومت بسیاری از دولتمردان را متزلزل سازد.

وظیفه سرمایه‌های اجتماعی، مواجه شدن با بحران ثروت و قدرت است. از اینرو، توجه به ساختار اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و فرهنگی از الزامات است و با مبانی نظری نسل‌های گذشته نمی‌توان از این بحران عبور کرد. بنابراین، توجه کارشناسان مسایل اجتماعی را به برخورد نظری با موضوع جلب می‌کنم. این نگرانی به اندازه‌ای وسیع است که مسایلی مانند بیکاری و

فقر را به نحو گسترده‌ای تحت تأثیر قرار داده است. بازنگری در روابط، مدل‌ها و الگو ریتیم‌های مختلف نشان می‌دهد که پدیده توسعه نیافتگی و دستیابی کشورهای فرصت‌محور به فناوری پیشرفته، فضای متفاوتی از "تغییر" (Change) را پیش روی کارگزاران سیاسی قرار داده است. هدف از این نوشتار، جلب توجه روزافزون به روند انباشت ثروت - مال‌اندوزی است که ماهیت قدرت را زیر سؤال برده، و خطراتی را متوجه طبقات اجتماعی نموده است. افزایش بی‌رویه طلاق، خودکشی، قتل و سرقت، نمایشی عریان از وقوع این بحران است.

قدرت و بحران مشروعیت

پرسش قابل بررسی آن است که اقتدار نظام در چه شرایطی از دست می‌رود؟ اگر کارگزاران سیاسی بیش از حد مناسب حوزه اقتدار خود را گسترش دهند، زمینه بی‌نظمی سیاسی فراهم می‌شود و در این شرایط، بحران مشروعیت مطرح خواهد شد.

طبیعت انسان، با آزادی و برابری و منطق سازگاری در خور توجهی دارد؛ از اینرو، انسان به سهولت تسلیم قدرت‌های افسارگسیخته نمی‌شود. حس وفاداری نسبت به ارزش‌های حاکم در جامعه دو طرفه است: اگر جامعه از یک سو، مورد سوء استفاده قرار گیرد، از سوی دیگر واکنش‌های نامطلوبی نسبت به نظام‌های ارزشی خواهد داشت.

بحران در جامعه هنگامی قوام می‌گیرد که مردم نسبت به تصمیم‌گیری دولتمردان احساس بی‌عدالتی کنند. این امر در درازمدت در دسرساز خواهد شد. بنابراین، قانون مالیات بر ارزش افزوده یا قانون هدفمند کردن یارانه‌ها باید با چنان دقت و نظمی پیش بروند که مردم احساس بیگانگی نکنند و قوانین را برای اصلاح ساختار نظام اقتصادی مفید بدانند. در غیر این صورت، شرایط برای ایجاد آنتروپی‌های مخرب فراهم می‌شود.

قابل توجه آن که در شرایط کنونی، حجم تغییرات آنقدر زیاد است که مقاومت مردم در برابر اصلاحات اجتناب‌ناپذیر است، اما پرسش اینجاست که اصلاحات به چه قیمتی عدالت را پیاده می‌کند؟ Burke معتقد است که در انقلاب فرانسه، فقر به قیمت جنایت خریداری شد و توضیح می‌دهد که فرانسه در آن زمان، فضیلت خود را برای حفظ منافعش نفروخت، بلکه منافع خودش را به ازای از دست دادن فضیلت‌هایش رها کرد... این شرایط، مجوزهای رسمی برای هرزگی، خشونت در رفتار، گستاخی و لامذهبی در عقاید را صادر کرده بود.^(۲)

این بی‌نظمی، آغاز تحولات اجتماعی با هدف سقوط ارزش‌ها است، ارزش‌های مادی و معنوی که به صورتی کاملاً پیچیده در یکدیگر تنیده شده‌اند و فضای "زله‌مانندی" را برای انتقال ناملايمات از یک ساختار به ساختار دیگر فراهم آورده‌اند.

تحولات اقتصادی با ورود فناوری‌های پیشرفته و رقابت ناسالمی که در بازار جهانی بوجود آمده است، مبدأ شروع تحولات اساسی می‌باشند. این تحولات تا آنجا با اهمیت



از دیدگاه فانون، مبارزه در جنگ طبقاتی خصلت اقتصادی ندارد.



اگر کارگزاران
سیاسی، حوزه اقتدار
خود را بیش از حد
مناسب گسترش
دهند، زمینه بی‌نظمی
سیاسی فراهم
می‌شود.

گسیختگی قدرت را فراهم می‌آورد.

سرمایه‌داری دولتی

افسارگسیختگی انباشت ثروت، همواره نكوهش شده است. یکی از ساختارهای مناسب برای انباشت بی‌رویه و غیرمنطقی ثروت، نظام سرمایه‌داری دولتی است. در این نظام، حاکمیت مانند حکومت‌های فامیلی به منابع اقتصادی نگاه می‌کند و آن را جزیی از درآمد و ثروت خانوادگی تلقی می‌کند. متأسفانه ساختار اقتصادی بیشتر کشورهای در حال رشد، یک ساختار سرمایه‌داری دولتی است و هرم قدرت نیز یکپارچگی و پایداری خود را در انباشت ثروت می‌بیند. بالا بودن ضریب Gini و بی‌کیفیتی توزیع درآمد مردم، از جمله شاخص‌های تأیید این روند است.

در این جوامع، سرمایه‌داری از آنجا انتخاب شده است که نسبت به روند ساختار جهانی یکپارچگی دیده شود، اما این نوع سرمایه‌داری، تابع عرضه و تقاضا نیست و در یک بازار رقابتی یا حتی رقابت ناقص عمل نمی‌کند، بلکه گروه‌های فشار یا "رانت‌خوار" حوزه کنترل بازار را در دست دارند. از این رو، منافع این گروه یا طبقه سرمایه‌دار، تابع تصمیم‌گیری‌های سیاسی-اقتصادی است. هم‌چنین ساختار دولت تقریباً با ثبات است و به راحتی بیش از بیست سال زمام امور را به دست خواهد داشت. لابی‌های سیاسی داخلی با لابی‌های سیاسی برون‌مرزی ارتباط تنگاتنگی دارند و مورد حمایت حاکمیت می‌باشند. در واقع، سرمایه‌داری دولتی، تحقق یک نوع بازار انحصاری را با دریافت رانت و سودجویی دنبال می‌کند. در چنین اوضاعی، انتخاب فناوری هم در شرایط رقابتی صورت نمی‌گیرد، بلکه بر مبنای منافع کوتاه مدت ده تا پانزده ساله پایه‌ریزی می‌شود. ارتقای سطح فناوری در این ساختار، پدیده‌ای فراموش شده است و دولت سعی در استفاده حداکثر از طول عمر ماشین‌آلات دارد. موضوع پژوهش و آموزش نیز

بوده‌اند که ابرقدرت‌ها، این فضا را مناسب فعالیت‌های نظامی پیشرفته خود دانسته‌اند و خاورمیانه را با بی‌ثباتی روبرو ساخته‌اند. در این شرایط، ساختار سیاسی به عنوان بخش جدانشدنی تحولات اقتصادی، رفتارهای اجتماعی را با بحران جدیدی روبرو کرده و نسل جوان سرکش را برای تحولات هدف قرار داده است.

نظام اجتماعی در این شرایط، ابزار لازم را برای بازسازی و رقابت سالم از دست داده و ارزش‌های فرهنگی در مقابل زیاده‌خواهی رنگ باخته‌اند. این نابسامانی تا آنجا پیش‌رفته است که سایه آسیب‌پذیری، جامعه فرهنگی را به هم ریخته و لانه‌های فساد و ارتش را در آن نهاده‌ین کرده است. خرید و فروش مدارک تحصیلی در بازارهای غیررسمی، نمونه‌ای از این نابسامانی است که مسوولان را واداشته است تا فرایند صدور مدارک علمی را به فناوری‌های پیشرفته تجهیز نمایند تا زمینه فرصت‌طلبی کمتر و کمتر گردد. این بازی به سبک بی‌شرمانه‌ای مرتب قربانی می‌گیرد، به طوری که نمی‌توان تشخیص داد که عنوانین و القاب تا چه حد قابل قبول هستند. رسوایی مدارک تحصیلی برخی از کارگزاران سیاسی، زمینه نامناسبی را برای ورود به این محیط پراشوب فراهم ساخت. کسب قدرت از طریق مدارک تحصیلی تقلبی، و سوسه انگیز بود و قربانیان بی‌شماری را در این صف قرار داد.

مشروعیت در این میان به قدرت گره خورده است، زیرا قدرت‌های کاذب، فضای نامناسبی را برای از بین بردن مشروعیت بوجود آورده‌اند. در نتیجه، روابط میان افراد و گروه‌های سازمان یافته به تدریج اقتدارگرا عمل می‌کند. در نظریه اجتماعی معاصر، مشروعیت، یعنی حکومت بحق یا اعمال قدرت، مهم‌ترین مؤلفه اعمال اقتدار است که براصلی مانند رضایت متکی است که فرمانده و فرمانبردار هر دو مشترکاً آن را پذیرفته‌اند.^(۳) ایجاد رضایت در فضای عدم اعتماد، بحران مشروعیت را جدی‌تر می‌سازد و پتانسیل لازم برای افسار



انحصاری، قیمت‌های اضافی یا دستمزد پرداختی کمتر از حاصل درآمد نهایی باشد. به طور کلی، جامعه سرمایه داری، جامعه‌ای است که در آن ابزار تولید و اشیای مصرفی به طور خصوصی تحت کنترل قرار می‌گیرد و فروش به دلیل ایجاد سود در بازارهای آزاد انجام می‌شود.

سرمایه‌داری، اصطلاحی بی‌نهایت گسترده و تا حدودی ابهام برانگیز است. انباشت ثروت در کشورهایی همچون سوئد، فرانسه، ژاپن، انگلستان و ایالات متحده آمریکا، طیف وسیعی را نشان می‌دهد، به نحوی که در هر یک از آن‌ها، آمیزه سرمایه‌گذاری دولتی و خصوصی متفاوت است.

فرق جوامع سرمایه‌داری با جوامع سوسیالیستی در این است که آن‌ها از نظر ایدئولوژی مالکیت خصوصی را ترجیح می‌دهند، ولی در جوامع سوسیالیستی، تأکید بر مالکیت اشتراکی است، اما در عمل تمام جوامع پیشرفته قبول یک حد اساسی از مداخله دولت را ضروری دانسته‌اند.

سطح سرمایه‌گذاری در حالی که نقش تعیین کننده‌ای در درآمد ملی دارد، نقش کلیدی در تعیین نرخ رشد اقتصادی هم دارد. نرخ رشد اقتصادی در بین کشورهای مختلف تابع عوامل مختلفی است. یکی از این عوامل، تأکید بر مالکیت خصوصی در شرایط رقابتی است. تخصیص منابع در گروه کشورهای مختلف تابع درجه توسعه‌یافتگی است. حاکمیت دولت در شرایط فاشیسم یا هرج و مرج طلبی نهایت توسعه نیافتگی را منعکس می‌سازد. تخصیص منابع در این شرایط، تابع درجه انحصار و رانت‌طلبی جامعه است. به عبارتی، در این جوامع، کارایی و بهره‌وری و اثربخشی، محورهای اصلی تخصیص منابع به شمار نمی‌روند.

مال‌اندوزی از ویژگی‌های رانت‌طلبی جامعه است، در حالی که مالکیت خصوصی نباید به استثمار نیروی کار بینجامد، بلکه باید شرایط رقابت‌پذیری سالمی را برای فعالیت‌های اجتماعی فراهم آورد.

در این ساختارها جنبه نمایشی به‌خود گرفته است. به‌طور معمول، در سرمایه‌داری دولتی، منافع اصلی در توزیع کالاها و خدمات نهفته است و بحث گردشگری نیز جزو درآمدهای انحصارگران قرار گرفته است. شبکه توزیع نیز بر مبنای حفظ و حمایت از منافع انحصارگران انتخاب و تنظیم شده است. در این حالت، شبکه قدرت با حمایت نظامیگری دنبال می‌شود و در پی آن، بودجه نظامیگری محرمانه تلقی می‌شود و نسبت به نحوه هزینه کردن آن کنترل‌ها به حداقل ممکن تقلیل می‌یابند. انحصارگران، حفاظت و حمایت از نیروهای نظامی را در رأس امور می‌دانند و برتری و تسلط نیروهای نظامی را برای حفظ نظام سرمایه‌داری دولتی الزامی می‌بینند. حساسیت شدیدی هم در مورد امنیت ملی وجود دارد و تأکید بر دشمن داخلی یا خارجی را عامل مهمی برای حفظ اتحاد می‌دانند.

در این جوامع، تشکلهای کاری از آزادی عمل کمتری برخوردارند و منافع یا ارزش اضافی نیروی کار از آن سرمایه‌دار است. سرمایه‌دار هم حلقه مستحکمی از زنجیره انحصار کلان موجود در جامعه است. رفع بیکاری در اولویت نیست و ساختار فناوری‌های موجود، بیشتر سرمایه‌بر است تا کاربر؛ از اینرو، حجم بیکاری مرتب افزایش می‌یابد و در مواردی در دسرساز نیز می‌شود.

در نظام‌های سرمایه‌داری دولتی، نقش محدود و کم‌اهمیتی به روشنفکران و هنرمندان داده شده است و حداقل‌های ممکن هم صرفاً جنبه تزئینی حاکمیت را به نمایش می‌گذارند. به‌طور طبیعی، روشنفکران یا هنرمندان واقعی هم در مقابل این وضع، صف‌آرایی سیاسی می‌کنند و مردم را نسبت به شرایط حاکم آگاه می‌سازند. این واکنش آرام، اما به‌طور مستمر دنبال می‌شود. رسانه‌های عمومی به دلیل تحت کنترل بودن، روند آگاه‌سازی را به صورت غیرمستقیم دنبال می‌کنند و گاه به صورت ابزار حاکمیتی از سرمایه‌داری دولتی حمایت به عمل می‌آید.

فساد و رشوه در این نوع سرمایه‌داری، اجتناب‌ناپذیر است و به شکل‌های مختلف آشکار می‌شود. آنچه در این جا دارای اهمیت است، آن است که مسأله فساد و رشوه، جزئی از سرمایه‌داری دولتی است. حجم فساد از نظر درصدی از نقدینگی کل نسبتاً بالا است و همین امر موجب بازتاب‌های منفی در جامعه می‌شود. فساد در دستگاه‌های دولتی و رشوه در تعامل جامعه و مردم با نظام حاکمیتی دیده می‌شود، حتی در انتخابات ریاست‌جمهوری هم از این عامل به عنوان ابزار سرکوب رقبا بهره‌برداری می‌شود.

ایدئولوژی مالکیت خصوصی

سرمایه‌داری (Capitalism) در کاربرد مارکسیستی، واژه‌ای است که یک مرحله تاریخی را توصیف می‌کند، مرحله‌ای که به سرمایه‌داران اجازه می‌دهد تا کارگران را استثمار کنند. اما اقتصاددانان غیر مارکسیست، سرمایه‌داری را بر حسب نوع کاربرد و کنترل منابع و بدون تأکید بر موضوع استثمار تعریف می‌کنند.

استثمار فقط وقتی مطرح است که نتیجه کار سازمان

یکی از ساختارهای مناسب برای انباشت بی‌رویه و غیرمنطقی ثروت، نظام سرمایه‌داری دولتی است.



معمولاً ساز و کار قیمت‌گذاری عوامل تولید هم نباید به شکلی ساماندهی شود که اصل بازده نهایی هر یک از عوامل، منعکس‌کننده ارزش مصرفی آن عامل باشد. بدیهی است که این مسأله در کشورهای مختلف تابع سیاست‌های مالی و پولی است.

اما شکست دولت در امر اصلاحات اقتصادی در برخی از کشورها، زمینه نامناسبی را برای جذب سرمایه‌گذاری خارجی به همراه داشته است. علت این گونه شکست‌ها می‌تواند از یکسو، نارسایی زیرساخت‌ها باشد مانند فقدان اطلاعات و از سوی دیگر، ناشی از کاستی‌های کارشناسی باشد. در هر دوی این حالات، زمینه جذب سرمایه‌گذار فراهم نیست. عدم رعایت حقوق مالکیت فردی هم از جمله مسایلی است که همواره بحث برانگیز بوده است. اصل کمیابی و تقاضای نامحدود نیز روند سرمایه‌داری در کشورهای در حال رشد را با چالش روبرو ساخته است.

بحران جمعیت در کشورهای در حال توسعه، مسأله درآمد سرانه را تحت‌الشعاع قرار داده و درآمد خانوار را به زیر خط فقر رسانده است. شکاف طبقاتی بین جامعه مرفه با جامعه کم‌درآمد، نظرها را از تقویت بخش خصوصی دور ساخته است. به عبارت ساده‌تر، انتظارات از بخش خصوصی برای پذیرش مسؤلیت توسعه اقتصادی کشور در حداقل ممکن قرار دارد و همین مسأله باعث شده است که دولت سمت و سوی شبه دولتی به ساختار اقتصادی بدهد.

تجربه تونس و فرار زین‌العابدین بن علی، رئیس‌جمهور این کشور پس از دو دهه رهبری، درس‌های گذشته را یادآور می‌شود که تحقیر و چشم‌پوشی از حقوق بشر و حمایت از نیروهای صنعتی تجاری وابسته و فامیل‌بازی، سرانجام خوشی ندارد و همه آنها مشخصه‌ای از دولت‌های فاشیستی بشمار می‌روند. این تجربه را کشورهای مختلف در گذشته داشته‌اند، مانند آلمان به رهبری هیتلر یا ایتالیا به رهبری موسولینی و... امروز همین تجربه توسط برخی از کشورهای در حال رشد مانند تونس و عراق در دهه ۱۹۹۰ تکرار می‌شود.

ثروت یا مال‌اندوزی

ثروت که به جای واژه Wealth بکار رفته است، معانی تجمل و جاه و جلال و خوشبختی و سعادت را با خود به همراه دارد.^(۴) این معانی با مال‌اندوزی یا انباشت ثروت در بازارهای دلالی مغایرت دارند. در واقع، ثروت اگر به شکل سرمایه در تابع تولید قرار گیرد، زمینه اشتغال و کارآفرینی را فراهم می‌کند، در حالیکه اگر ثروت مسیر سرمایه را دنبال نکند و تنها در مسیر تجمل پرستی قرار گیرد، آنگاه نه تنها کارآفرین عمل نخواهد کرد، بلکه به دنبال کالاهای لوکس سرمایه‌ای حرکت نموده و تعارض‌های ویژه‌ای را در ساختار اقتصادی ایجاد می‌کند.

بنابراین، ملاحظه می‌کنید که ثروت نیز می‌تواند به صورت بحران‌زا عمل کند و شکاف طبقاتی بوجود آورد. در درازمدت این پدیده پایدار نخواهد ماند و مردم را به صحنه تظاهرات خیابانی خواهد کشاند، امری که در دو دهه اخیر به‌دفعات در جوامع مختلف شاهد بوده‌ایم.



در نظام سرمایه‌داری دولتی، نگاه حاکمیت به منابع ملی، همانند نگاه حکومت‌های فامیلی است و این منابع را جزیی از درآمد و ثروت خانوادگی بشمار می‌آورد.

مشکل اصلی از آن‌جانشأت می‌گیرد که دولت‌ها برای اصلاح ساختار اقتصادی و پوشش بیکاری، به اجرای برنامه‌های عمرانی تن می‌دهند. سپس این برنامه‌ها با صرف هزینه‌های بسیار گزاف به پیمانکاران داده می‌شوند، اما مراحل اجرایی و گذاری پروژه‌ها آنقدر پیچیده و دور از ذهن است که بخش قابل توجهی از ارتشا در همین مرحله صورت می‌گیرد و منابع دولت که متعلق به مردم است، در مسیر حیف و میل آنقدر دست به دست می‌شود که دیگر طرح‌های عمرانی فقط وسیله و بهانه‌ای می‌شوند برای ارتشا و تقلب و فساد. از اینرو، دیگر برنامه‌های عمرانی هدف نیستند، بلکه دستیابی به ثروت بادآورده هدف می‌باشد.

نظارت بر اعمال پیمانکاران و مهندسان مشاور نیز به دلیل تخصصی بودن کارها، چندان ساده به نظر نمی‌رسد. از یکسو، سلسله قوانین قدرت کاذبی را برای کارگزاران سیاسی فراهم نموده‌اند که سوء استفاده از آن اجتناب‌ناپذیر است و از سوی دیگر، هزینه کردن برای طرح‌های عمرانی با کجروی‌های گسترده‌ای روبرو است. در این شرایط، علاقه به امر توسعه و عمران و آبادی دیگر بر مبنای حقوق اجتماعی و آرمانگرایی حاکمیت دنبال نمی‌شود و ثروت‌اندوزی در میان طبقات اجتماعی به تدریج به یک هنجار اجتماعی تبدیل می‌شود.



از اینرو، درآمدهای مشروع تنها طیف خاصی از جامعه را در برمی گیرد که بخش سالم اجتماع است. در واقع، باورهای سنتی و پذیرش حقوق و قراردادهای اجتماعی، همواره بخشی از جامعه را از هر گونه فساد حفظ می کند، اما این به تنهایی کافی نیست. هزینه های انتخاباتی، پارتی بازی ها و لابی ها آنقدر گسترده و فراگیر هستند که بخش سالم جامعه در اقلیت و محدودیت قرار می گیرد. با وجود این، حفظ سلامت جامعه به عهده همین بخش ناچیز جامعه است. در این جامعه قطبی شده، طبقات ضعیف در بدترین شرایط و طبقات مرفه در بهترین شرایط مادی زندگی می کنند.

از سوی دیگر، نظامات اجتماعی مسیر اصلاحات را آنقدر آرام طی می کنند که گاه دو دهه طول می کشد تا پرونده افرادی که با فسادهای مالی بزرگ روبرو بوده اند، مورد تحقیق و بررسی قرار گیرد. روند اصلاحات نیز به همین صورت آرام پیش می رود. در واقع، ترس از واکنش های غیرمنتظره مردم باعث شده است که قوانین مدت ها در آرشبو دستگاه های نظارتی و اجرایی خاک بخورند و کسی جرأت به کار بستن قوانین را نداشته باشد، همه بهانه ها هم منحصر به این است که زیرساخت ها آماده نیست!

بنابراین، دهه ها پشت سر هم می گذرند و مرتباً پیچیدگی جامعه بیشتر و بیشتر می شود، آن چنان که تحقق آرمان های حاکمیت به صورت آشکار به تعویق می افتد. جالب آن که دولتمردان حتی روی اساسی ترین مباحث توسعه، یعنی جمعیت هم به توافق نمی رسند و این فرصت مناسبی است برای صاحبان سرمایه که ثروت خودشان را از چرخه اقتصاد ملی خارج کنند و به بانک ها در کشورهای بیگانه بسپارند یا به خرید کالاهای سرمایه ای بپردازند. این در حالی است که کوچک ترین اصل یا اساسی ترین مبحث حقوقی کشور مقصد خاصی را برای حفظ سرمایه تعریف و تعیین نکرده است.

سرمایه داری جهانی هم از این فرصت و بستر زمانی



در نظام های سرمایه داری دولتی، نقش محدود و کم اهمیتی به روشنفکران و هنرمندان داده شده است و حداقل های ممکن هم صرفاً جنبه تزیینی حاکمیت را به نمایش می گذارند.

حداکثر استفاده را می کند تا بر چالش های پیش رو فایق آید. در حقیقت، ثروت مسیری نه چندان عقلایی را طی می کند و تنها فرصت مناسبی برای وکلا در برون مرزها بوجود می آید تا منافی را به جیب بزنند و اندک قوتی را نیز برای صاحبان سرمایه حفظ کنند.

لحظه رویارویی

سپس به تدریج صاحبان ثروت و قدرت در آرایشی اجتماعی رو در روی یکدیگر قرار می گیرند. این رویارویی در شرایطی خاص به "مبارزه جویی" تبدیل می شود و جنگ طبقاتی را دامن می زند. این مبارزه جویی با دیدگاه فرانتس فانون (۱۹۶۱-۱۹۲۵) روانپزشک الجزایری که از او کتاب نفرین شدگان زمین (۱۹۶۵) را پیش رو داریم، متفاوت است.^(۵) از دیدگاه فانون، مبارزه در جنگ طبقاتی خصلت اقتصادی ندارد، در حالیکه در جامعه شبکه ای پیش رو مسایل اقتصادی از مسایل اجتماعی یا سیاسی فاصله چندانی ندارند و به سهولت روی یکدیگر اثر می گذارند. نمونه بسیار قابل توجه آن، تجربه تونس در سال جاری است.

این رویارویی اجتناب ناپذیر است و نمی توان نسبت به آن بی اعتنا بود. در واقع، یکی از محصولات یا آثار جانبی عدم توجه به مباحث اقتصادی، شکل دهی مبارزه طلبی اقشار جامعه است که به صورت های مختلف تجلی می یابد. ثروت اندوزان و قدرت طلبان در واقع، مدیریت دو جهت مختلف این ناسامانی را برعهده دارند. ثروت اندوزان، رانت خواهی می کنند و قدرت طلبان، از جو فساد دستگاه های دولتی به شکلی بهره می جویند که بی نظمی در جامعه تحریک می شود. طبقات

کم درآمد نیز با مشاهده مستمر نمادهای سرمایه‌داری دولتی، زمینه را برای رویارویی با حاکمیت مناسب و موجه می‌بیند و از این رو، فضا برای حضور چپ نو یا رادیکالیسم جدید فراهم می‌شود. سپس بازارهای انحصاری ترتیب و آرایش فضای سیاسی را تغییر می‌دهند. ثروت از فضای اقتصادی و قدرت از بازار سیاسی به سهولت به یکدیگر اعتماد نمی‌کنند، زیرا محیط مناسبی برای دموکراسی فراهم نیامده است^(۶) در واقع، سرمایه اجتماعی، عامل مهمی در تنظیم مناسبات اجتماعی و اقتصادی می‌باشد.

رویدادهایی همچون انقلاب، کودتا، جنگ و ... تحولاتی را در جامعه به دنبال دارند که گاه آنطور که انتظار می‌رود، به نتیجه نمی‌انجامند. این نارسایی ناشی از انهدام سرمایه‌های اجتماعی به وسیله ترور، قتل، فرار و یا مرگ است. جایگزینی سرمایه‌های اجتماعی و فرهنگی با سرمایه‌های انسانی قبل از رویدادها چندان ساده نیست و جامعه به سهولت به آن‌ها اعتماد نمی‌کند. از همین رو، یک دوره زمانی لازم است تا مردم، سرمایه‌های فرهنگی جدید را پذیرا شوند و ارزش‌ها را جایگزین نمایند. این اصل جایگزینی در تمامی حرفه‌ها، نخبگان خاص خود را می‌طلبد، برای مثال، در سینما، هنرمندان خاص خودش را طالب است؛ در هنر ارزش‌های خاص خود را می‌طلبد و در تمامی رشته‌های علوم، به‌ویژه علوم انسانی، شخصیت‌های موفق را طلب می‌کند تا از طریق جلب اعتماد مردم، مال اندوزی را از ذهنیت مردم پاک کنند و آنها را به سوی فعالیت‌های سازنده هدایت نمایند.

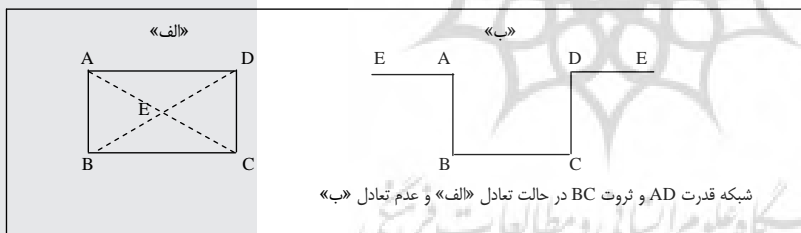
این نارسایی، حتی با وجود تغییرات سطح فناوری نیز روی می‌دهد و متأسفانه پدیده مهاجرت یا فرار سرمایه‌های انسانی به عنوان یک پدیده نهادینه شده، جلوی روند جایگزینی آرام و مستمر سرمایه‌های اجتماعی را می‌گیرد. این نارسایی برای کارگزاران سیاسی که با همه‌ای از تحولات روبرو هستند، در اولویت قرار نمی‌گیرد و همین کم‌توجهی، مسیر رویارویی ثروت و قدرت را برای آغاز یک جنگ تمام عیار فراهم می‌کند.

همانطور که تجربه تاریخی نشان داده است، "قدرت فساد می‌آورد"، در شرایط خلأ سرمایه‌های اجتماعی هم شدت این فساد بیشتر است و اگر ثروت نیز مسیر سازنده را طی نکند، به ناچار فساد ایجاد شده تخریب ارزش‌ها را به دنبال خواهد داشت. این گونه نارسایی در فرایند گذار از یک جامعه متمرکز به غیرمتمرکز، محدودیت‌هایی را ایجاد می‌کند. به عبارت ساده‌تر، مسیر گذار به یک توسعه پایدار و مبتنی بر دموکراسی

یا مشارکت عمومی مردم، سهل و ساده نخواهد بود. عدم تعادل بوجود آمده ناشی از توزیع نامناسب ثروت و قدرت، به تدریج در لایه‌های اجتماعی رسوخ می‌کند و وحدت رویه را در جامعه نشانه می‌رود. این هدف گذاری‌های نامناسب، تخریب جدی ارزش‌های فرهنگی را به دنبال دارد. عدم یکپارچگی در نفوذ تصمیم‌گیری در لایه‌های مختلف جامعه و انحرافات موجود، محیط سیاستگذاری را مسموم می‌کند و حسب خوش‌بینی یا بدبینی افراد، سمت و سوی متفاوتی به خود می‌گیرد. سپس در اثر مرور زمان، عدم تعادل مانند یک بیماری مزمن عمل می‌کند و راهکارهای ساده دیگر پاسخگوی آن نخواهند بود و این سیکل معیوب تا آنجا ادامه می‌یابد که همه چیز را به خطر می‌اندازد. از همین رو، موضع‌گیری سیاسی می‌بایست در جهتی باشد که عدالت اجتماعی ترمیم گردد و توزیع مطلوب‌تری از ثروت در جامعه تحقق یابد. مشابه همین وضعیت برای قدرت هم صادق است و جامعه باید خود را برای توزیع قدرت آماده سازد.

شبکه بستگی

آنچه در فوق مورد مطالعه قرار گرفت، نشان می‌دهد که باید روند اصلاح ساختار را پذیرا شویم و زمینه آن را فراهم کنیم. شبکه بستگی در نمودار زیر نمادی از فرایند حل بحران است. اگر شبکه قدرت را AD بنامیم و شبکه ثروت را BC در نظر بگیریم، آنگاه دو حالت زیر برای تعادل و عدم تعادل قابل ترسیم است. شکل "الف" نمادی از تعادل و شکل "ب" نمادی از عدم تعادل است.



در این تصویر، E نمادی از تعادل است که در حالت تعادل وحدت‌گرا عمل کرده است، در حالیکه در شرایط عدم تعادل، وحدت‌گریز عمل می‌کند. آنچه در این میان آموخته شده است، این است که شبکه قدرت و شبکه ثروت باید تصویر روشنی را برای تعادل عمومی (General Equilibrium) ایجاد کنند تا جلوی تفرقه، و تکانه‌های اجتماعی گرفته شود.

وظیفه سرمایه‌های اجتماعی، مواجه شدن با بحران ثروت و قدرت است.

منابع

- عبیری، غلامحسین/۱۳۷۹/آزادسازی: نظریه‌ها، روش‌ها و کاربردها/فصل سیزدهم/صفحات ۱۳۵-۳۶/مؤسسه فرهنگی هنری ثمین/تهران.
- Burke, Edmund/1955/"Reflections on the Revolution in France".New York/P-10,11.
- Stally Brass, Oliver & Bullock, Allen "The Fontana Dictionary of Modern Thought.

ترجمه بیرشک و دیگران/انتشارات مازیار/تهران/صفحه ۵۹۶.

(۴) فرهنگ دانشگاهی-انگلیسی فارسی/آریانپور کاشانی، عباس و آریانپور کاشانی، منوچهر/انتشارات امیرکبیر/صفحه ۲۵۰۵.

(۵) کتاب فلسفه سیاسی قرن بیستم/نوشته Donal Atwell Zoll/ترجمه ساوجی محمد/نشر آگه/صفحات ۲۴۸-۲۴۶.

(۶) تاجبخش، کیان/۱۳۸۵/سرمایه اجتماعی؛ سرمایه اجتماعی، اعتماد و دموکراسی/صفحات ۴۱-۲۵/نشر شیرازه/چاپ دوم.